

مبحث جزوه: اموال و مالکیت

شماره جزوه: ۵

نویسنده: احسان نصوحی

ناشر: پایگاه خبری داورگاه

<https://davargah.ir>

۱. حق ارتفاق

ارتفاق از ریشه رفق بوده و رفق به معنای مدارا است. ارتفاق حقی است برای شخص در ملک دیگری که این حق، جنبه شخصی ندارد. حق ارتفاق به لحاظ مالکیت شخص بر ملک، برای او ایجاد می‌شود و مخصوص اموال غیرمنقول است.

صاحب حق ارتفاق مکلف است در اعمال حق، از تصرفات غیر متعارف و مغایر با حقوق طرف مقابل اجتناب کند. این حق وابسته به ملک است، چه ملک ثبت شود یا نشود؛ منتقل شود یا نشود. حق ارتفاق به دلیل نوع خاص استفاده از املاک (کاربری املاک) ایجاد می‌شود. مثلاً اگر کاربری ملک کشاورزی باشد و املاک دیگر نیز با همین کاربری یا کاربری نزدیک به آن مانند دامداری باشد، رابطه خاص برای این املاک به وجود می‌آید و امکان ایجاد حق ارتفاق وجود دارد و تغییر کاربری املاک موجب تغییر نوع حق ارتفاق و حتی از بین رفتن آن می‌شود. حق ارتفاق قائم به ملک است و اختصاص به زمین دارد؛ به

این معنا که این حق، به سود مالک زمین خاصی برقرار می‌شود و هر کسی که مالک زمینی شد، می‌تواند از این حق استفاده کند. به طور معمول، حق ارتفاق در دو زمین متصل و نزدیک به هم به وجود می‌آید اما مجاور و متصل بودن شرط نیست زیرا ممکن است بین دو ملک، فاصله‌ای اندک یا زیاد وجود داشته باشد اما حق ارتفاق بین آنها برقرار باشد؛ مانند وضعیتی که یک ملک با فاصله زیاد و غیر متصل، از ملک دیگری مجرای آب داشته باشد. حق ارتفاق با نابودی دو ملک از بین می‌رود، چراکه وجود دو ملک از ارکان این حق است، همچنین حق ارتفاق و نیز رهن یا توقیف آن، بدون ملک و به استقلال جایز نیست.

اوصاف حق ارتفاق

حق ارتفاق دارای اوصاف زیر است:

الف) حق عینی است و صاحب آن، همه مزایای حق عینی را دارد، یعنی هر کسی که به این حق، تجاوز کند، صاحب حق می‌تواند آن را از تصرف او خارج کند.

ب) حق ارتفاق، حق غیرمنقول است.

ج) حق ارتفاق، حقی تبعی است.

د) حق ارتفاق، حقی دائم است، اما می‌توان این حق را به طور متناوب یا موقت معین کرد و صاحب حق ارتفاق نیز می‌تواند از حق مزبور چشم‌پوشد.

حق ارتفاق غیر قابل تقسیم و تجزیه است، به این معنا که اگر ملک مورد نظر، بین چند نفر مشاع باشد و آنان بعضاً سهم خود را بفروشند، حق ارتفاق به صورت اشاعه بین آنان باقی می‌ماند، حتی اگر بعضی از مالکان مشاع، حق ارتفاق خود را ساقط کنند، آن حق کاملاً بدون تجزیه در اختیار سایرین قرار خواهد گرفت.

حق ارتفاق تابع ملک و فرع بر مالکیت زمین است؛ به این معنی که نمی‌توان آن را جداگانه به دیگری انتقال داد و همواره با زمین منتقل می‌شود.

حق ارتفاق دائمی است؛ اگرچه مالک می‌تواند برای مدت محدودی برای دیگری حق ارتفاق ایجاد کند. نباید پنداشت که حق ارتفاق زوال‌ناپذیر است بلکه حق ارتفاق با اعراض از حق و عدم استفاده از حق یا با شرط فاسخ از بین می‌رود، اگر ایجاد حق ارتفاق به موجب اذن بوده باشد و رجوع از آن نیز ممکن باشد و منع قانونی نیز نباشد، صاحب ملک مرتفق می‌تواند هرگاه بخواهد از اذن خود رجوع کند و این امر نیز یکی از راه‌های زوال حق ارتفاق است.

حق ارتفاق قابل تقسیم نیست؛ منظور این است که اگر حق ارتفاق به سود ملکی مشاع (مشترک) برقرار شده باشد، پس از تقسیم ملک، حق ارتفاق فقط به سود یکی نخواهد بود و هر کدام به طور مستقل حق استفاده از این حق را خواهند داشت. همان‌طور که ماده ۱۰۳ قانون مدنی بیانگر آن است، حق ارتفاق تحمیلی بر ملک مرتفق‌به، غیر قابل تقسیم است. بر اساس این ماده، «هر گاه شرکای ملکی، دارای حقوق و منافی باشند و آن ملک مابین شرکا تقسیم شود، هر کدام از آنها به قدر حصه، مالک آن حقوق و منافع خواهد بود. مثل اینکه اگر ملکی دارای حق عبور در ملک غیر بوده و آن ملک که دارای حق است، بین چند نفر تقسیم شود، هر یک از آنها حق عبور از همان محلی که سابقاً حق داشته است، خواهد داشت.»

تشابه حق انتفاع و حق ارتفاق

۱- هر دو در زمره حقوق عینی هستند.

۲- حق انتفاع جز در مورد حبس مؤبد که دائمی بوده، موقت است و با حق ارتفافی که برای مدت معین برقرار شده است، شباهت دارد. (حبس مؤبد به معنای واگذاری منافع مالی برای امور خاص یا افراد معین است، بدون اینکه عین ملک از ملکیت شخص خارج شود.)

۳- حق ارتفاق و حق انتفاع در مال غیرمنقول جاری هستند؛ خواه مال غیرمنقول مشاع باشد یا مفروز.

تفاوت حق انتفاع و حق ارتفاق

۱- حق انتفاع یک حق مستقل برای منتفع است، در حالی که حق ارتفاق یک حق فرعی و تبعی برای صاحب ملک، در ملک دیگری است.

۲- در صورتی که مباشرت منتفع در انتفاع شرط نشده باشد، حق انتفاع مثل سایر حقوق مالی قابل واگذاری به غیر است. در حالی که حق ارتفاق به طور مستقل قابل واگذاری به غیر نبوده و با ملکی که حق ارتفاق برای آن برقرار شده است، قابل واگذاری به غیر خواهد بود. البته، هیچ‌گونه ایراد اشکالی وجود ندارد که صاحب حق ارتفاق حق خود را به صاحب ملک موضوع حق ارتفاق واگذار کند.

۳- در حق انتفاع، قبض شرط صحت است؛ در حالی که حق ارتفاق به صرف ایجاب و قبول واقع می‌شود و نیازی به قبض ندارد.

۴- حق ارتفاق حقی است که دارنده آن مالک آن است. در حالی که منتفع، مالک منافع مال موضوع حق انتفاع نیست و صرفاً حق بهره‌برداری دارد.

حق انتفاع بر خلاف حق ارتفاق، حق اصلی است و بخشی از مایملک شخص منتفع محسوب می‌شود.

۵- علی‌الاصول، حق انتفاع، حقی مجانی است و برخی مجانی بودن را جزو ذات عقد حق انتفاع می‌دانند و برخی نیز آن را جزو ذات این حق نمی‌دانند.

در حالی که حق ارتفاق علی‌الاصول غیرمجاننی است. هر چند می‌تواند به طور مجانی نیز برقرار شود.

۶- حق ارتفاق ویژه املاک و اراضی (مال غیرمنقول) است و در غیرمنقول تبعی و حکمی راه ندارد اما حق انتفاع شامل مال منقول و نیز غیرمنقول می‌شود.

شیوه‌های ایجاد حق ارتفاق

۱- قرارداد: که به طور معمول، حق ارتفاق با همین شیوه ایجاد می‌شود. همان‌طور که ماده ۹۴ قانون مدنی در این زمینه مقرر می‌دارد: «صاحبان املاک می‌توانند در ملک خود هر حقی را که بخواهند، نسبت به دیگری قرار دهند؛ در این صورت، کیفیت استحقاق، تابع قرارداد و عقدی است که مطابق آن، حق داده شده است». بنابراین، مالک زمین و ملک می‌تواند با قراردادی حق عبور یا حقوق دیگری را به شخصی واگذار کند.

۲- قانون: ممکن است حق ارتفاق ناشی از حکم مستقیم قانون و مربوط به وضع طبیعی املاک باشد. به عنوان مثال، زمینی که بالاتر از زمین دیگر است، بر حسب طبیعت که قانون نیز آن را محترم می‌شمارد، دارای حق ارتفاق برای فاضلاب و آب باران نسبت به زمین پایین‌تر است؛ همان‌طوری که ماده ۹۵ قانون مدنی مقرر می‌دارد: هر گاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضلاب یا آب باران زمین یا خانه دیگری بوده است، صاحب آن خانه یا زمین نمی‌تواند از آن جلوگیری کند، مگر در صورتی که عدم استحقاق او معلوم شود.

۳- اذن در ارتفاق: در این صورت مالک فقط به دیگری اذن در ارتفاق می‌دهد؛ بدون آن که خود را متعهد و ملتزم کرده باشد (اذن ساده محض) و در این صورت مالک هر زمان می‌تواند از اذن خود رجوع کند.

انواع حق ارتفاق

ارتفاق عقدی: ارتفاق عقدی در اثر قرارداد و با تراضی مالکان املاک ایجاد می‌شود.

ارتفاق ایقاعی: ماهیت قراردادی نداشته و صرفاً ناشی از اذن مالک ملک است و حقوقدانان از آن به عنوان ارتفاق ایقاعی تعبیر کرده‌اند. در این نوع از ارتفاق بدون آن که قرارداد یا توافقی میان صاحبان املاک مجاور منعقد شود، مالک به دیگری اذن استفاده از ملک خود را می‌دهد؛ مانند موردی که مالک به همسایه‌اش اجازه می‌دهد از ملکش عبور کند. در این‌گونه موارد که به صورت حق انتفاع از ملک غیر

ایجاد می‌شود، هیچ حقی به سود منتفع یا مأذون به وجود نیامده و مالک همواره حق رجوع از اذن خود را دارد و ملزم به نگهداری آن نیست. ارتفاع طبیعی: این قسم از ارتفاع به دلیل وضع طبیعی املاک به موجب قانون بر املاک مجاور تحمیل می‌شود؛ مانند زمینی که در سطحی پایین قرار دارد و به دلیل وضع طبیعی‌اش، مجرای آب باران یا فاضلاب زمین بالاتر است. ارتفاع مثبت و منفی: در ارتفاع مثبت، شخص از ملک دیگری برای عبور و مرور و برداشت آب استفاده می‌کند و جنبه ایجابی دارد (فعل مثبت، نه ترک فعل) اما در ارتفاع منفی، مالک از بعضی تصرفات در ملک خود منع می‌شود؛ مانند عدم احداث چاه یا بنا (حق حریم و قنات را از مصادیق ارتفاع منفی دانسته‌اند).

داورگاه

davargah.ir

۲. عقد وقف

قانونگذار در ماده ۵۵ قانون مدنی، وقف را اینگونه تعریف می‌کند: «وقف عبارت است از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود.» در متون فقهی در تعریف وقف آمده است: حبس‌المعین و تسبیل المنفعه منظور از حبس کردن عین مال، نگاه داشتن آن از نقل و انتقال و نیز از تصرفاتی است که موجب تلف عین شود. زیرا مقصود از وقف، انتفاع همیشگی موقوف علیهم (افراد یا افرادی که وقف برای آنها انجام شده) از مال موقوفه است که به همین دلیل نیز آن را وقف نامیده‌اند همچنین منظور از تسبیل منافع، واگذاری منافع در راه خداوند، و امور خیریه و اجتماعی است.

بر اساس ماده ۵۶ قانون مدنی، وقف واقع می‌شود به ایجاب از طرف واقف به هر لفظی که صراحتاً دلالت بر معنی آن کند و قبول طبقه اول از موقوف‌علیهم یا قائم‌مقام قانونی آنها در صورتی که محصور باشند، مثل وقف بر اولاد؛ و اگر موقوف‌علیهم غیرمحصور بوده یا وقف بر مصالح عامه باشد، در این صورت قبول حاکم، شرط است.

ارکان وقف

وقف از سه رکن تشکیل می‌شود:

۱- واقف.

۲- موقوف‌علیه.

۳- عین موقوفه.

در شرع و قانون، هر یک از این سه رکن باید واجد شرایط شرعی و قانونی خاص خود باشد تا وقف به صورت صحیح تحقق یابد، به زبان دیگر شرایطی که برای هر یک از سه رکن وقف ذکر می‌شود، شرایط صحت وقف است.

شرایط واقف

واقف باید واجد اهلیت قانونی باشد. اهلیت شرعی و قانونی عبارت از بلوغ، عقل، قصد و رضا است که این خصوصیات، شرایط عام هر عقد و ایقاع محسوب می‌شود.

اهلیت داشتن واقف را قانون مدنی در ماده ۵۷ مقرر می‌کند که بر اساس آن، «واقف باید مالک مالی باشد که وقف می‌کند و به علاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات معتبر است» و در مواد ۲۱۰ و ۲۱۳ قانون مزبور نیز اهلیت را چنین بیان می‌کند: «متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند» و «معامله محجورین نافذ نیست». علاوه بر اهلیت واقف، شرع و قانون، مالک عین موقوفه بودن واقف را در ماده یادشده لازم می‌دانند. در فقه امامیه نیز اهلیت و مالک بودن واقف معتبر دانسته شده و قانون مدنی نیز از فقه امامیه پیروی کرده است.

نباید تصور شود که اگر مالکیت واقف، شرط باشد، وقف فضولی صحیح نیست. البته از نظر بعضی فقهای اسلام وقف فضولی صحیح نیست، اما از نظر قانون مدنی - با استناد به ماده یادشده - نمی‌توان صحت نداشتن وقف فضولی را استنباط کرد؛ زیرا ظاهر ماده، نفوذ نداشتن وقف فضولی است؛ مانند بیع فضولی که صحیح است و غیرنافذ؛ و با اجازه مالک نافذ می‌شود. بنابراین در بیع نیز قانون مدنی یکی از شرایط بایع را مالکیت مبیع می‌داند، اما فقدان این شرط دلیل واقع نشدن بیع نیست و تنها نفوذ نداشتن بیع را می‌رساند که با اجازه مالک، نافذ می‌شود.

بر اساس ماده ۶۵ قانون مدنی، «صحت وقفی که به علت اضرار دیان واقف، واقع شده باشد، منوط به اجازه دیان (طلبکاران) است.» بنابراین وقف فضولی، جایز و نافذ بودن آن معلق بر اجازه مالک است و اگر واقف در یک عقد، مملوک و غیرمملوک را وقف کرد، نسبت به آنچه مملوک او نبوده، صحت آن منوط به اجازه مالک است و اگر مالک قسمت فضولی اجازه نداد، وقف نسبت به آن باطل خواهد بود.

شرایط موقوف علیه

قبل از ورود به بحث باید موقوف علیه را از نظر شرع و قانون معلوم کرد. در تعریف موقوف علیه می توان گفت: کسی است که حق استفاده از منافع موقوفه با ضوابط معین به او واگذار شده است.

موقوف علیه باید واجد سه شرط باشد:

۱- موجود باشد

مقصود از اینکه موقوف علیه باید وجود داشته باشد، این است که در حین عقد وقف، باید موجود باشد. بنابراین وقف بر معدوم در ابتدا صحیح نیست؛ به عنوان مثال، وقف بر کسی که بعدها متولد شود یا کسی که در حین عقد فوت کرده بود، صحیح نیست، اما وقف بر معدوم به تبع موجود صحیح است؛ البته به شرط آن که معدوم در سلسله نسب در طول موجود باشد، نه در عرض آن. به عنوان مثال، وقف بر کسی که موجود است و بر اولاد وی که بعدا وجود پیدا می کنند - و هرچه پایین رود - صحیح است؛ چون در طول هم قرار دارند، اما وقف کردن بر کسی که موجود است و برادر و خواهر او که حین العقد وجود ندارند، نسبت به آن که موجود نبوده، باطل است و در حق آن که موجود بوده، صحیح است؛ زیرا برادر و خواهر در عرض هم قرار دارند و تابع هم نیستند.

بر این اساس آیا وقف بر حمل - جنین موجود در شکم مادر - صحیح است یا خیر؟ برخی از فقها آن را صحیح نمی دانند، چون فاقد اهلیت تملک است و برخی دیگر آن را صحیح می دانند؛ به شرط آن که زنده متولد شود؛ همچنان که در ارث اتفاق است که جنین به شرط زنده متولد شدن ارث می برد و در وقف هم می تواند در ابتدا موقوف علیه قرار گیرد. قانون مدنی حمل را موجود شناخته و مقرر می دارد که حمل از تمام حقوق مدنی متمتع می شود. ماده ۹۵۷ قانون مدنی می گوید: «حمل از حقوق مدنی متمتع می شود؛ مشروط بر این که زنده متولد شود.» همچنین قانون مدنی وقف بر معدوم را به تبع موجود صحیح می داند. ماده ۶۹ قانون مدنی می گوید: «وقف بر معدوم جایز نیست؛ مگر به تبع موجود.»

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که شرط موجود بودن موقوف‌علیه هم در وقف عام و هم در وقف خاص معتبر است؛ به عنوان مثال، اگر واقف بر دانشجویان یا طلاب شهری معین، مالی را وقف کند که حین وقف، آن شهر نه طالب علمی داشته باشد و نه دانشجویی، آن وقف باطل است.

۲- معین باشد

مقصود از این شرط، آن است که موقوف‌علیه مبهم نبوده و اسم، وصف و خصوصیات او به طور صریح ذکر شده باشد؛ به نحوی که تشخیص آن ممکن باشد. بنابراین وقف بر یکی از دو نفر بدون تعیین یا وقف بر یکی از مساجد یا معابر بدون تعیین باطل است؛ دلیل بطلان را چنین گفته‌اند که تملیک به غیرمعین و مجهول امکان ندارد. ماده ۷۱ قانون مدنی می‌گوید: وقف بر مجهول صحیح نیست.

۳- اهلیت تملک داشته باشد

موقوف‌علیه باید بتواند قانوناً و شرعاً تملک کند. در واقع این شرط عقلی است؛ زیرا عقلاً کسی که نتواند به هر دلیلی مالی را تملک کند، به حکم عقل نمی‌توان مالی را به او تملیک کرد. بنابراین وقف بر فرد خارجی از این نظر منوط است بر اینکه قانون حق مالکیت برای اجنبی قائل شده باشد یا خیر. از نظر فقهی وقف بر اجنبی مسلمان صحیح است و نیز وقف بر مصالح عامه مانند راه‌ها و پل‌ها از نظر فقه و قانون صحیح است؛ زیرا در حقیقت بر مسلمانان و اهل بلد وقف شده است.

شرایط عین موقوفه

مورد وقف یا عین موقوفه باید مالی باشد که با بقای عین بتوان از آن منتفع شد.

به تعبیر روشن‌تر عین موقوفه باید واجد ۴ شرط باشد:

۱- عین باشد نه دین یا منفعت.

۲- ملک واقف باشد؛ نه ملک غیر.

۳- با بقای عین بتوان از آن انتفاع برد.

۴- به قبض دادن آن ممکن باشد.

در توضیح این موارد باید گفت که موقوفه باید عین مال باشد؛ خواه منقول یا غیرمنقول، چه مفروز و چه مُشاع.

افراز به معنای جداسازی و مستقل شدن بوده و ملک مفروز به معنای ملکی است که به لحاظ مالکیت استقلال یافته و مشخصاً ملک فرد خاصی به حساب آید. بنابراین وقف همه اقسام اموال مذکور در صورت امکان انتفاع از آن با بقای عین مال صحیح است.

ماده ۶۹ قانون مدنی می‌گوید: (وقف بر معدوم جایز نیست مگر به تبع موجود). البته منظور از این شرط، امکان انتفاع از عین موقوفه است؛ نه انتفاع بالفعل؛ به عنوان مثال، زمینی را که نه مزروع است و نه بنایی در آن احداث شده، می‌توان وقف کرد؛ زیرا امکان انتفاع از آن در آینده وجود دارد. همچنین نباید تصور کرد که چون اکثر موقوفات غیرمنقول و مفروز هستند، بنابراین مال غیرمنقول یا مشاع را نمی‌توان وقف کرد، بلکه هم وقف کردن مال مشاع و غیرمفروز صحیح است و هم وقف کردن مال منقولی که بتوان با بقای عین از آن استفاده کرد.

دین یا حق انتفاع را نمی‌توان وقف کرد

منظور از اینکه مورد وقف باید عین باشد، این است که دین یا حق انتفاع را نمی‌توان وقف کرد؛ زیرا از دین نمی‌توان استفاده کرد و حق انتفاع نیز با استفاده از آن باقی نمی‌ماند؛ به عنوان مثال، اگر کسی خانه‌ای را به مدت دو یا ۱۰ سال اجاره کرده باشد، مستأجر نمی‌تواند حق انتفاع خود از مورد اجاره را وقف کند؛ زیرا در اجاره، مستأجر تنها مالک حق انتفاع است و اگر آن را وقف کند، استفاده از این حق انتفاع سبب می‌شود به تدریج از میان برود و مالی باقی نمی‌ماند.

مقصود از این که مورد وقف ملک واقف باشد، این نیست که وقف فضولی صحیح نیست، بلکه صحت و نفوذ آن منوط به اجازه مالک اصلی مال است.

غیرممکن بودن وقف مال غیر قابل قبض

همچنین مقصود از اینکه امکان به قبض دادن آن باشد، این است که مال غیر قابل قبض را نمی‌توان وقف کرد؛ خواه طبیعت مال چنین باشد که نتوان آن را قبض کرد؛ مانند دین و منفعت؛ یا بر اثر حوادثی امکان به قبض دادن آن نباشد؛ مانند مالی که غرق شده یا غصب شده است و مالک قدرت به قبض دادن آن را نداشته باشد. اما در صورتی که موقوف‌علیه بتواند آن را قبض کند، هرچند واقف قادر به اقباض نباشد، وقف صحیح است و چنانچه مال در تصرف موقوف‌علیه - ولو غاصبانه - باشد، همان تصرف به عنوان قبض کفایت می‌کند و به همین اندازه که واقف قصد کند که به عنوان وقف در تصرف او باشد، قبض حاصل می‌شود؛ هرچند خود غاصب نداند یا قصد آن را نکند. همچنین ممکن است در مورد مال غرق‌شده، موقوف‌علیه قادر باشد آن را نجات داده و تصرف کند. باید توجه داشت که مالک نمی‌تواند اموالی را که متعلق حق غیر است، وقف کند؛ مثلاً مالی که در رهن است یا اموال شخص مفلس که متعلق حق طلبکاران است را نمی‌توان وقف کرد. زیرا موجب تضییع حق طلبکاران و مرتهن می‌شود. به طور کلی قاعده و ضابطه در مورد وقف آن است که مالی باشد که با بقای عین آن بتوان از منافع مشروع و قانونی آن استفاده کرد. شرایط یادشده در مورد عین موقوفه هم در قانون مدنی در مواد ۵۸ و ۶۷ آمده است. بر اساس ماده ۵۸ قانون مدنی، «فقط وقف مالی جایز است که با بقای عین بتوان از آن منتفع شد؛ اعم از این که منقول باشد یا غیرمنقول، مشاع باشد یا مفروز» همچنین قانونگذار در ماده ۶۷ این قانون می‌گوید: مالی که قبض و اقباض آن ممکن نیست، وقف آن باطل است اما اگر واقف، تنها قادر بر اخذ و اقباض آن نباشد و موقوف‌علیه، قادر به اخذ آن باشد، صحیح است.

به استناد رای وحدت رویه شماره ۳۵۶۱-۳۴۴۲/۱۲/۲۶ صرف عبارت " نسل بعد نسل " یا "طبقاً بعد طبقه" در مورد وقف وتولیت و وصایت ترتیب است نه تشریک . یعنی هرگاه یکی از نسل موجود با

داشتن فرزند فوت شود، فرزند او با باقی ماندگان نسل در انتفاع از مورد وقف یا در امر تولیت و وصایت نمی تواند شرکت نماید و مادام که چند نفر حتی یک نفر هم از نسل مقدم وجود داشته باشد نوبت به نسل بعد نخواهد رسید.

در صورتی که هرگونه پرسش در خصوص این جزوه و همچنین آزمون های حقوقی دارید می توانید از طریق لینک زیر، سوال خود را ارسال و پاسخ آن را دریافت کنید:

<https://davargah.ir/porsesh>

منابع آزمون وکالت

<https://davargah.ir/?p=333>

جزوات ویژه آمادگی آزمون وکالت، قضاوت، ارشد و دکتری

<https://davargah.ir/jozve>

